

ورنون و پتونیا دورسلی

خاله و عموی هری سر کار با یکدیگر آشنا شدند. پتونیا ایوانز، بی‌نهایت رنجیده از این واقعیت که والدینش برای خواهر ساحره‌اش بیش از او ارزش قائل بودند، "کوک‌ورث" را برای همیشه ترک کرد تا یک دوره‌ی آموزشی ماشین‌نویسی را در لندن بگذراند. سرانجام به کاری اداری رسید که منجر به آشنایی او با ورنون دورسلی به شدت غیرجادی، مستبد و مادی‌گرا شد. این مدیر جوان تنومند و بدون گردن، در نظر پتونیا نمونه‌ای از مردانگی آمد. ورنون نیز نه تنها علاقه‌ی عاطفیش را پاسخ داد، بلکه به طور دلپذیری معمولی بود. خودورپی بسیار رایج داشت، و می‌خواست کارهایی کاملاً عادی انجام دهد، و تا هر زمان که پتونیا را طی قرارهای عاشقانه‌ی خسته‌کننده بیرون می‌برد و در طول آنها عمدتاً از خودش و ایده‌های قابل پیش‌بینی‌اش درباره‌ی دنیا می‌گفت، پتونیا در رویای لحظه‌ای بود که ورنون حلقه‌ای را به انگشت او کند.

وقتی در زمان مناسب، ورنون دورسلی، خیلی عادی، در اتاق نشیمن خانه‌ی مادرش به پتونیا پیشنهاد ازدواج داد، او فوراً جواب مثبت داد. تنها مگسی که روی مرهم دلچسبش بود* ترس از نحوه‌ی نگرش نامزد جدیدش به خواهرش بود، که حالا سال آخر تحصیلی خود را در مدرسه‌ی علوم و فنون جادویی هاگوارتز می‌گذراند. ورنون عادت داشت حتی از کسانی که کفش قهوه‌ای با کت و شلوار مشکی می‌پوشیدند نیز اظهار تنفر کند، چه رسد به زن جوانی که اکثر اوقات ردایی بلند می‌پوشد و جادو می‌کند، پتونیا حتی نمی‌توانست فکرش را بکند.

سرانجام در یک قرار اشک‌آلود به حقیقت اعتراف کرد، آن هم در حالی که روبروی یک مغازه‌ی فست فود در خودروی تاریک ورنون نشسته بودند و تازه ورنون خوراکی بعد از سینما خریده بود. همان طور که پتونیا انتظار داشت، ورنون بسیار شگفت زده شد؛ با این حال، صراحتاً به پتونیا گفت که داشتن یک خواهر عجیب‌الخلقه هرگز نظرش را نسبت به او تغییر نخواهد داد، و پتونیا با چنان امتنان شدیدی خودش را روی او انداخت که ورنون سوسپسش را انداخت.

اولین ملاقات بین لی‌لی، دوست پسرش جیمز پاتر و آن زوج نامزد، ناامیدکننده بود، و از آنجا به بعد این رابطه وارد سراسیمبی شد. جیمز متوجه شد ورنون سرگرم‌کننده است و مرتکب این اشتباه شد که آن را بروز داد. ورنون سعی کرد با جیمز مدارا کند و از او پرسید چه خودروبی دارد. جیمز جاروی پرنده‌اش را توصیف کرد. ورنون با صدای بلند فکر کرد که جادوگرها باید از مزایای عدم اشتغال بهره‌مند شوند. جیمز در مورد گرینگوتز توضیح داد، و ثروتی که والدینش به صورت طلای خالص در آن ذخیره کرده‌اند، ورنون که نمی‌دانست جیمز او را دست انداخته یا نه، عصبانی شد. در پایان آن شب ورنون و پتونیا با خشم رستوران را ترک کردند، در حالی که لی‌لی اشک از چشمانش سرازیر شد و جیمز (که کمی از خودش شرمنده بود) قول داد در اولین فرصت از دل ورنون بیرون بیاورد.

این اتفاق هرگز نیفتاد. پتونیا نخواست لی‌لی در عروسیش ساقدوش باشد، چون از این که تحت‌الشعاع او قرار بگیرد خسته شده بود؛ لی‌لی از او دلخور شد. ورنون در مراسم از صحبت کردن با جیمز سر باز زد، اما طوری که جیمز بشنود، در صحبت با دوستانش او را "یک جور شعبده‌باز آماتور" خواند. پتونیا بعد از ازدواج بیشتر شبیه ورنون شد. او عاشق خانه‌ی تمیز و مرتب خود در پریوت درایو، شماره‌ی چهار بود. او در آنجا از اشیائی که رفتاری عجیب و غریب داشتند در امان بود، از قوری‌هایی که هنگام رد شدن از کنارشان سوت می‌کشیدند یا از صحبت‌های طولانی در مورد چیزهایی که متوجه نمیشد، همراه با اسامی چون "کوییدیچ" و "تغییرشکل". او و ورنون تصمیم گرفتند به عروسی لی‌لی و جیمز نروند. آخرین نامه‌ای که از طرف لی‌لی و جیمز دریافت کردند اعلام تولد هری بود، که پتونیا پس از نگاهی تحقیرآمیز، آن را درون سطل آشغال انداخت.

با این که پتونیا در کنار یک ساحره بزرگ شده است، به طور قابل ملاحظه‌ای نسبت به جادو بی‌اعتنا است. او و ورنون به طور مشترک ایده‌ی مغشوشی دارند که به طریقی می‌توانند جادو را از هری بیرون بکشند، و در تلاش برای خلاصی از دست نامه‌هایی که در تولد یازده سالگی هری از طرف هاگوارتز می‌آید، او و ورنون دست به دامان این خرافات می‌شوند که جادوگرها نمی‌توانند از آب عبور کنند. از آنجا که پتونیا پیش از این دیده بود که لی‌لی در کودکی‌شان از روی جویبارها می‌پرد و روی سنگ‌های وسط رودخانه می‌دود، وقتی هاگرید بدون زحمت راهش را از دریای طوفانی به کلبه‌ی روی صخره پیدا کرد چندان شگفت زده نشد.

نظر جی.کی.رولینگ:

ورنون و پتونیا از بدو خلق به همین نام بودند و مانند خیلی از شخصیت‌های دیگر متحمل اسامی آزمایشی نشدند. "ورنون" اسمی است که هرگز آن را دوست نداشتم. زمانی که خیلی سنم کم بود در بازی‌های خیالی که با خواهرم، "دای"، انجام می‌دادم، "پتونیا" نامی بود که همیشه روی شخصیت‌های زن ناخوشایند می‌گذاشتم. مطمئن نبودم که این اسم را از کجا آورده‌ام، تا این که همین اواخر یکی از دوستانم چند فیلم اطلاعات عمومی برایم پخش کرد که وقتی بچه بودیم از تلویزیون پخش شده بود (او این جور چیزها را جمع می‌کند و آنها را روی لپ‌تاپش نگه می‌دارد تا سر فرصت ببیند). یکی از آنها انیمیشنی بود که در آن یک زن و شوهر روی صخره‌ای نشسته‌اند و از پیک‌نیک خود لذت می‌برند و مردی را تماشا می‌کنند که آن پایین در دریا در حال غرق شدن است (نکته‌ی آموزشی فیلم این بود که در جواب مثل او دست تکان ندهید - غریق نجات خبر کنید). مرد همسرش را پتونیا خطاب می‌کند، و ناگهان برایم این سوال پیش آمد که این اسم بسیار غیرمحمّل را از این فیلم گرفته‌ام یا نه، چون هرگز کسی به اسم پتونیا ندیده‌ام، یا، تا جایی که می‌دانم، جایی نخوانده‌ام کسی به این اسم باشد. ناخودآگاه انسان چیز بسیار عجیبی است. پتونیا کارتون، شخصیتی چاق و سرحال بود، پس به نظر می‌آید تنها اسمش را وام گرفته‌ام.

نام خانوادگی "دورسلی" از شهری به همین نام در "گلاسترشر"* که چندان از محل تولد من دور نیست گرفته شده است. من هیچ وقت شهر "دورسلی" را از نزدیک ندیده‌ام، و تصور میکنم مردمی خوب و دلنشین دارد. تنها لحن و صدای کلمه بود که به نظر مناسب آمد، نه اشاره و ارجاعی به این مکان.

* "مگس روی مرهم": اصطلاحی است به معنی چیز کوچک اما آزاردهنده که همه چیز را خراب می‌کند. م.

* Petunia: به معنی گل اطلسی است و عموماً به عنوان اسم فرد به کار برده نمی‌شود. م.

* Gloucestershire: ناحیه‌ای است در جنوب غربی انگلستان. م.

ارائه‌ای از وب سایت دمننور

www.dementor.ir

حسین غریبی